



انسان آزاد

زیان و آزادی

دولتمند اری و آنارشیست ها

مارکسیزم - آزادی - دولت



خواننده‌گرامی

چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید توانستیم علیرغم مشکلات فراوان نشریه را اینبار با محتوایی غنی‌تر تهییه و در اختیار علاقمندان آزادیخواه قرار دهیم . البته این امر بدون کمکهای گران‌قدر بسیاری از بدستان پر ارزش برایمان مشکل می‌نمود ولی چنانچه بارها متذکر شد مایم تا آنجا که در توان ما باشد برای اشاعه شیوه فکری و علطی آزادیخواهی سعی خود را خواهیم نمود . همچنین واضح است که در این مورد احتمالاً کمپودهای در کارمان باشد ولی امیدواریم که با توصیه و نقد خوانندگان عزیز این کمپودهای بطریف گردند . در این شماره ما با در نظر گرفتن مطالب در تعداد صفحات محدود و بوریزه گرانی هزینه چاپ مجموعاً سه مقاله حضور خوانندگان گرامی تقدیم می‌داریم .

مقاله اول بخش یکم بحثی است در مورد زنان که از لحاظ طرح بعضی سائل و درونمای خواسته‌های زنان در جامعه ما بسیار حائز اهمیت می‌باشد . ما مطالعه و بحث در این مورد را بدستان زن و بخصوص مرد توصیه می‌کنیم .

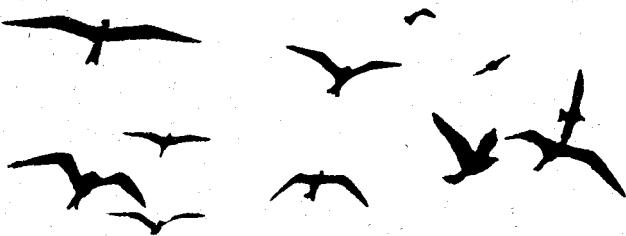
مقاله دوم بنویشه‌ای است از هفته نامه تجہان آزاد نشریه فدراسیون آنارشیستهای فرانسه که در مورد ماهیت دولت باصطلاح سوسیالیستی و کمونیستی فرانسه نگاشته و ترجمه شده است . این مثال سازش و ادغام سیاستهای اپرالیستی و باصطلاح سو-سیالیستی را جهت احراز قدرت و تحکیم بنای دولت سرمایه داری به هر قیمت و آنهم در مخالفت با خواسته‌های مردم و زحمتکشان به معرض نمایش می‌گارد .

مقاله سوم بنویشه‌ای است از میخائيل باکونین آنارشیست روسی و از برجسته‌ترین چهره‌های آزادیخواه و یکی از پایه گذاران اولیه ایده آنارشیسم . او در این مقاله به تجزیبی‌بنی خاصی نکات تطابق "دولت بیسکارک" و "دولت خلقی مارکس" را توضیح و نشان داده و درونمایی از نتایج مشابه این دو نظریه را ترسیم و توصیف می‌نماید . امروزه بعد از گذشت یک قرن و نیم صحت نظرات وی در پنهان سیاست دولتمرد ارو بین‌المللی این دو بینش باشتابی غیرقابل انکار می‌رسد .

امیدواریم در شروع این سال جدید مطالعه این مقالات برای آزادیخواهان روشن - اندیش ایرانی که در بحث و تدارک نظری یک جامعه آزاد و مستقل و انسانی فردای ایران هستند مفید واقع گشود .

نشریه انسان آزاد





به آفتاب سلامی دوباره خواهم داد

به آفتاب سلامی دوباره خواهم داد

به جویار که در من جاری بود

با ابرها که فکرهای طویل می بودند

به رشد دردنگ سپیدارهای با غ که با من

از فعلهای خشک گزند می کردند

به دسته های کلاخان

که عطر مزروعه های شبانه را

برای من به هدیه می آورند

به مادرم که در آینه زندگی می کرد

و شکل پیری من بود

و به زمین، که شهوت تکرار من، درون ملتهبش را

از تخمه های سبز می انباشت، سلامی دوباره خواهم داد

می آیم، می آیم، می آیم

با گیسویم: ادامه بوهای زیر خاک

با چشمها یم: تجر به های غلیظ تاریکی

با بوتها که چیده ام از یشه های آنسوی دیوار

می آیم، می آیم، می آیم

و آستانه پراز عشق می شود

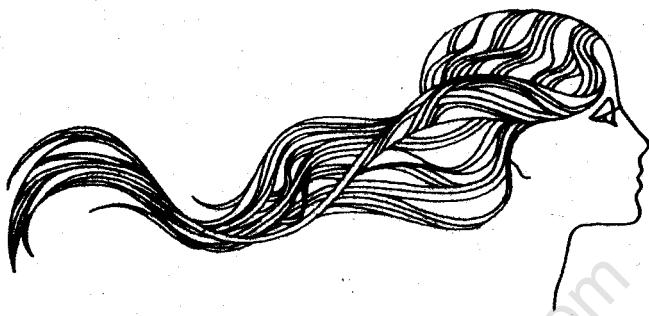
و من در آستانه بآنها که دوست می دارند

و دختری که هنوز آنجا،

در آستانه پر عشق ایستاده، سلامی دوباره خواهم داد

فروغ فرخزاد

زنان و آزادی



شرکت زنان در مبارزات سیاسی و تلاش کر شکن آنان در فعالیت های اجتماعی هیچگاه مورد تردید قرار نگرفته است . ولی برخلاف تحولات اجتماعی و اقتصادی جوامع، وضعیت و موقعیت زنان از تحول ناچیزی برخوردار بوده است . تلاش در راه یافتن علل این عدم تحول، جنبش زنان را بعور با مسائلی روپردازی که در حرکت های سیاسی یا اساساً مطرح نبود و یا بعتوان مسائل شخصی، از اهمیت درجه دوم برخوردار بود . مسائلی چون حسارت - جنسیت - رابطه زنان و مردان - بچهدار شدن - احساسات یک زن خانه دار، موضوعاتی که توسط چنی ها همواره به عنوان زندگی خصوصی کمارزشو پیش پا افتاده تلقی می گردد .

اما پس از آنکه جنبش زنان سالیانی دراز با این مسائل سرگرم می باشد، امروز می توان اعلام کرد که این مسائل جدانشدنشی از سرکوب ویژه زن می باشند و در بسیاری از زنان این تیاز پدید آمد که از نواما اینبار با مواضع فمینیستی خود، خویشتن را با دستاوردهای سوسیالیسم پیویند دهند .

رفته رفته پدیده هایی را که ما در ابتداء تصاریفی و رویدادهای بدون ارتباط با

یک یگر قلمدار میکردیم همچون قطعاتی بودند که با کنار هم گذاشتن آنها یک منظمه کامل ظاهر میشد . در نتیجه این تصور پدید آمد که هر چیز با هر چیز در رابطه است .

احساسات کاملاً شخصی زنان مربوط میشد به ساختار خانواره ها ساختار خانواره نیز با نظام اقتصادی ارتباط پیدا میکرد . موقعیت زن در شرایط کار تابعی از موقعیت او در خانه و هر دو مشئله تربیت زن در جامعه پدرشاهی ربط پیدا میکرد . هرچند که از دیر باز این نظر وجود را دارد که آزادی زن معیار سنجش آزادی یک جامعه است ، ولی تاکنون راه حلی که بتواند منجر به آزادی زن شود کم و بیش ناشناخته مانده است . از این رو زنان با توجه به تجربیات خوبیش از شرکت در حرکتهای سیاسی با این نتیجه رسیده اند که مسائل ویژه زنان را باید خود زنان و در جنبش مستقل خوبیش مطرح نمایند .

تلاش جدید زنان نه در چهار چوب خواسته هائی چون استقلال اقتصادی زن در نظام اقتصادی حاکم و شرکت آنان در حرکت سیاسی و با این تصور که آزادی زن منوط به ازین رفتن نظام حاکم و جایگزینی نظامی برتر می باشد ، آغاز گردید ولی مشکل ویژه زنان همچنان لاينحل باقی ماند و این خود آگاهی پدید آمد که در جوامع امروزی تا زمانیکه این مسائل ویژه لاينحل باقی بمانند و زنان تحت عنوان زائد فرد و یا گروه خارج از اجتماع تلقی گردند و نقش مشخصی را که آنها در پروسه تولید اجتماعی ایفا میکنند روشن نشود ، آزادی آنان نیز علی نمی گردد .

مسائل ویژه زنان از قبیل بچه داری - کار خانه - پدرشاهی - سرکوب جنسی و سودا استفاده جنسی در شرایط عدم تساوی حقوقی بین زن و مرد در مسائل مطروحه و در جنبش ضد امپریالیستی هیچگاه مطرح نبوده و نیست ولذا لزوم جنبش مستقل زنان که امروز تحت عنوان فمینیسم فعالیت دارد کم و بیش در فرهنگ حاکم که فرهنگ

پدر شاهی است خسا سیتهای بیشماری را بر اندیخته است . از آنجا که تصوری سوسياليسم بسیاری از مسائل ویژه زنان را لایحل باقی کناره و یا اصولاً بدليل شخصی بودن آنها هیچگونه موضعی در برابر آنها ندارد ، طرح مسئله فینیسم برای عدهای بعنوان حرکت ضد سوسيالیستی و برای عدهای بعنوان حرکت ضد مرد و گاه تحت عنوان حرکت بورژواجی مورد شدیدترین تهمتها قرار میگیرد .

در اوج حرکت سیاسی چپ در دهه ۶۰ بخصوص در آلان که نیروهای چپ ایرانی نیز در آن سهم بسزایی داشتند ، یکی از بحثها راجع به برابری زن و مرد در میان بود و تحت آن انطباق هرچه بیشتر زنان با مردان مَد نظر بود و به هیچوجه صحبتی از استقلال ویژه زنان با خصوصیات ویژه خود آنان در میان نبوده ، باین خاطر می باشد در حالیکه هنوز هم زنان بزرگترین گروه تحت ستم در جامعه را تشکیل مید هند ، درباره آزادی زن صحبت کنیم .

در این مورد بحث انطباق خویش با مردان و تقليید از تفکر و لباس پوشیدن و نوع تنگرش مردانه به مسئله زن در میان نیست بلکه تغییر تمام زمینه های هستی زن مطرح است . طریقی که ما کار می کنیم و زندگی می کنیم طریقی که ما می اندیشیم احساس می کنیم .

در جهت حل مسائل ویژه زنان نظرات گوناگونی وجود دارد ولی صرفنظر از نظریات گوناگون در این موضوع توافق اصولی موجود است که زن تحت ستم مضاعف قرار دارد . از یکطرف فرهنگ پدر شاهی و از طرف دیگر نظام اقتصادی . هرگونه راه حلی باید با توجه باین دو بعد از مشکل ویژه زنان مطرح شود . زنانی هستند که سرکوب خویش را تنها در پدر شاهی می بینند یعنی در سلطه مردان بر زنان . "امتیاز" این نیگرش آنست که کاملاً روشن میشود دشمن توکیست ؟ تمام افراد با خصوصیات جنسی مردانه سرکوب گردند و چنانچه تو زندگی خویش را بدون مرد بنا کنی آزاد شد مخواهی

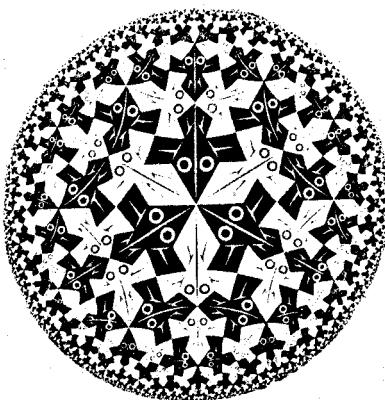
بود . زنانی هستند که ریشه سرکوب خویش را در سرمایه داری می بینند، نظام کسانی که صاحبان ابزار تولید ند بر همه کسانی حکومت می کنند که فاقد آن هستند . این استدلال نیز از این "امتیاز" برخوردار است که مبارزه‌ای را که توباید به پیش‌بیری در فاصله روزی از توقرار دارد و صائل بین مردان و زنان، تقسیم وظایف در خانه و طریقی که ما زندگی شخصی خود را بنا می کیم قابل چشم‌پوشی هستند . استراتژی این نوع نگرش روشن است . پیوستن بیک گروه چپ زیرا آزادی زن پس از انقلاب بدست خواهد آمد .

در جنبش فمیتیستی چند سالی است که راجع به این موضوع بحث‌حاوی در جریان است که کدام یک از اشکال سرکوب شدیدتر است، ریشه اصلی همه فلاکت‌ها در کجا قرار دارد . برای هر در جریان استدلالهای خوبی درست است . اینکه مردان عموماً در مقابل تلاش زنان در جهت زندگی آزاد و مستقل به رفاقت برمی‌خیزند قابل انکار نمیتواند باشد . اینکه سرمایه‌داری از سرکوب زنان سود می‌برند را نیز نمیتوان منکر شد . این به چه معنا است؟ شاید بتوان گفت که حقیقت در بین این دو قرار دارد . اما قضیه به این سادگی هم نیست . مسئله بر سر رسیدن به توافقی که مقداری لیسم را در برابر راشته

فمینیسم و مقداری سوسیا
باشد نیست . مسئله
تحلیل کنیم پدر شاهی
طریقی با هم پیوست
متقابلاتشید میکند .
مکن نیست که ما تنها
نظام سرمایه‌داری مبارزه

اینجاست که دقیقاً
و کاپیتالیسم به چه
خورداند و یکدیگر را
آزادی زن از این طریق
با امتیازات مردان و
کنیم . چنانچه ما تنها

هرماه با گروههای چپ‌علیه سرمایه‌داری مبارزه کنیم این خطر وجود دارد که قسمت‌های



زیادی از موارد سرکوب همچنان برقرار بماند، درست همان قسمت هایی که ما از همه بیشتر احساس می کنیم: در خانه، در روابط انسانی آمان، در زمینه وضعیت خود بعنوان خانه دار. اما چنانچه ما صرفا بر علیه موضع شووتویستی اکثریت مردان مبارزه کیم و سعی در بی ریزی موجود بیت همواره مستقل تر خویش نماییم، به این نتیجه می رسیم که بسیاری از شرایط زندگی مستقل، در چهارچوب نظام سرمایه داری وجود ندارد و به این خاطر ناچار از پیوستن به مبارزه سرمایه داری هستیم.

انتخاب آزادی بین دو شعار "نابود بار سلطه مردان" و "نابود بار استثمار اقتصادی زن" وجود ندارد. ما در رابطه پیچیده نهضت زنان و جنبش چپ اکنون پس می بریم که موقعیت خویش را پیدا نماییم و پیدا کردن یک استراتژی حاصل از تعهدی درگاهه کار آسانی نیست. پیدا کردن استراتژی که بتواند همه ضوابط نقش زن را در جامعه و موقعیت او را در روند تولید اجتماعی شخص نماید پراهمیت ترین موضوعی است که باید در جنبش آزادی زنان مطرح باشد و راه حل هایی که در کوتاه مدت میتوانند اندکی به آزادی زن کمک کرده ولی در راستای استراتژی دراز مدت قرار نمی گیرند میتوانند حتی در دراز مدت جنبش رهایی زن را متوقف سازند. در زیر سه نوع از این راه حل های کوتاه مدت و اشکالات تک تک آنان بخاطر روشن تر کردن اهمیت استراتژی دراز مدت مطرح میشود:

الف. خواسته اشتغال نیمه وقت. برای بسیاری از زنان امروزه اولین شرط عدم

وابستگی اقتصادی شان از طریق اشتغال به کار فردیست. اما امروز که اکثریت زنان هنوز خانه دار هستند و مسئولیت نگهداری از کودکان بعده آنانست یک اشتغال دیگر به معنای فشار مضاعف بر آنهاست و این برای اکثریت زنان آزادی زیادی را بهمراه نمی آورد. بر این اساس راه حل در شغل نیمه وقت جستجو می شود. یک شغل نیمه وقت برای تک تک زنان میتواند راه حل خوبی باشد ولی برای مجموعه زنان هیچگونه

تاءً شیری به مراه نمی آورد . باز هم زنان کسانی باقی خواهند ماند که وظیفه نگهداری از بچه را به عهده دارند . آنها به عنوان شاغلین نیمه وقت ساده تر قابل اخراج خواهند بود و از موقعیت بدتری در محل کار برخوردارند . پس خواسته اشتغال نیمه وقت تنها موقعیت زیر دست بودن زن را پابرجا نگاه میدارد . در یک تحلیل همه جانبیه ما بیشتر به حق کار برای همه و تقلیل ساعات کار برای همه و اقداماتی فکر می کنیم که تنظیم ساعات کار را صرفا برای زنان زائد می سازد .

ب . فعالیت های خیریه . بسیاری از زنان چنانچه نخواهند در چهار دیواری منزل به تباہی کشیده شوند باید در کنار خانه داری به امور شمرد اری نیز بپردازند . در این موارد کسب درآمد مدنظر نیست ، باین دلیل بسیاری از زنان فعالیت های به اصطلاح خیریه انجام می دهند . بعنوان مثال در زمینه ریشه کن کردن بیسواری ، آموزش کارهای دستی ، شرکت در خدمات پزشکی وغیره . . . برای تلکتک زنان میتواند این کار آغازی در جهت آزاری آنها باشد . لکن در یک رابطه کسترده تر آثار منفی ای قابل روئیت هستند . زیرا به این دلیل که درست زنان خانه دار جهت هرگونه فعالیت را طلبانه بکار گرفته می شوند ، این موضوع از انتظار پنهان میماند که در حقیقت میباشد بودجه بیشتری در زمینه فعالیت های اجتماعی و آموزش و پرورش مصرف گردد . بعلاوه در اطلبان موقعیت زنانی را که همان کار را باید در مقابل دستمزد انجام دهند تضعیف می کنند ، زیرا آنها باید از این طریق هزینه زندگی و پرورش فرزندان خویش را تأمین کنند .

ج . خواست تقسیم مساوی وظایف در خانواره . بسیاری از زنان تقسیم صادر قانه وظایف را در خانه به عنوان اولین شرط رهائی خویش تلقی می کنند . در خانوار ههائی که فرزندان خردسال دارند و مردها نه کار نیمه وقت پیدا می کنند و یا درآمد حاصل از این نوع کار در آن حدی نیست که با آن خانواره اداره شود ، تقسیم وظایف مساوی

به سختی قابل تحقق است و با وجود یکه نباید فورا از این اصل حرکت کرد که غیرممکن است مردان بتوانند سهم خویش را در کارخانه به عهده بگیرند، لیکن در صورتیکه مردان در خانه داری نیز انجام وظیفه کنند باز هم ما به آزادی نخواهیم رسید.

منظور ما از بیان این مسائل این نیست که خواسته های فوق فی نفسه بیجا هستند.

ما تنها هشدار می دهیم که با این خواسته های جزئی به بیراهه نرفته و استراتژی دراز مدت نباید فراموش شود. ما همواره به این نکته برخورد می کیم که خواسته های جزئی تنها لبه های تیز سرکوب را کنتر می کنند لیکن اساس آنرا درست نخورده باقی می گذارند. علاوه بر آن با این خواسته ها تنها عده محدودی از زنان مورد خطاب قرار می گیرند.

این مقاله نشاند هند نظریات بخشی از گروه زنان آزاد یخواه (جنپش مستقل زنان) در برلن غربی میباشد. تیتر "زنان و آزادی" راما بر آن نهادیم.

Postlagerkarte
Nr. 028543 B
4300 ESSEN 1
West Germany

آدرس نشریه انسان آزاد :

آبونمان نشریه انسان آزاد : پنج شماره ده مارک آلمان غربی

لطفا وجه پولی آبونمان را بوسیله پاکت
معمولی پستی به آدرس نشریه ارسال فرمائید.

دولتمداری و آنارشیست‌ها



لوموند لیبرته شماره ۸۵ در سال روز اول ماه مه و گذشت دو سال از بقدرت رسیدن چپ در فرانسه شاید بتوان تصویر روش تری از سیاست‌های اجرا شده دولت کنونی تصویر کرد، موقعیت خود را روش نموده و سئوالاتی را مطرح سازیم. تحلیل عمومی موقعیت کنونی بر دو ساله اساسی تکیه می‌کند که تجزیه و تلاشی طبقه کارگر اولین آن و مبارزه مشی‌های گوناگون در خود دولت ساله ثانوی را تشکیل میدارد که هر دوی این مسائل را شاید بتوان محصول مبارزه طبقاتی در سال ۱۹۸۳ نامید.

دولت بطور عام : مفهوم جدید دولت عموماً متعلق به قرن بیست است که عبارت است از شکل معمولی سازماندهی یک جامعه در یک محدوده مشخص که نیروی آن قانوناً باید ناشی از آثار جامعه مربوطه بوده و یک مجموعه از قوانین حقوقی و اداری مناسبات و حقق و ضوابط رفتاری گروهها را نسبت بهم تعریف نماید. این تعریف عمومی علیرغم وجود مختصات قوی و جغرافیائی می‌تواند در سطح کل جهان صارق باشد هم در شرق و هم غرب و هم جهان سوم.

دولت بطور خاص : الگوی مرسوم در کشورهای غربی (اروپای غربی آمریکا ژاپن) یک

دولت لیبرال است باین معنی که محیط مناسی جهت همزیستی محافظه کاری توأم با سویالیسم ایجاد کرده است. اما در عین حال طوری هم تنظیم شده که با فاشیسم و کمونیسم مخالفت نماید. این خصلت ظاهراً صامن وجود باصطلاح آزادی و دمکراسی موجود در آن است. این مفهوم از دولت از روان روشنگری در قرن هجده و انقلاب فرانسه (حداقل در دوره تثبیت آن) بارت رسیده است و اگرچه دعویٰ لائیک بودن دارد ولی عمیقاً از اندیشه مسیحی متأثر است.

دولت مدیر : این جنبه از دولت همان مناسبات قوا بین قدرت روحانی دولت و ایده لوزی سویالیستی است که توسط مارکسیست‌ها و آنارشیست‌ها در یک مبارزه نفوذی که در آن مارکسیست‌ها بر آنارشیست‌ها پیشی گرفتند بجامعه عرضه شد است. علت پیروزی آن‌ها این است که استراتژی برخی از آنها تعویت‌ماشین دولت و بقیه خواهان تخریب آن هستند.

موقوفیت صنعتی دولت مدیر در قرن گذشته زمینه ساز مصالحه بین دولتمردان از آن‌زمان تا امروز بوده است. از انسان دوستی (اومنیسم) مسیحی تا انسان دوستی سویالیستی (البته در اندیشه و نه در عمل) و با گذر از انسان دوستی جمهوری - خواهانه اینکه به اومنیسم سویال دمکراسی رسیده ایم. سویال دمکراسی قصد دارد بحث قدیعی اومنیست‌ها را زنده کند و چون بهمه نیروهای ملت نیازمند است مبارزه طبقاتی را نفی می‌کند. رهبران آن جریان خوبی‌را نه بعنوان یک دوره گذار بلکه بعنوان یک نظام اساسی و دائمی میدانند. این بهترین ترکیب ممکن در جوامع مدرن امروزی است تا سرمایه داری بتواند ابقاء شود.

دولت سویال دمکراسی : کلیه جریانات فکری و اندیشه‌های باصطلاح مترقبی اعم از اصلاح طلبان، اصلاح گران‌پارکسیست‌ها در مفهوم دولت سویال دمکراسی یا فت می‌شوند. حال میخواهد بمنظور هماهنگ سازی روابط بین سرمایه‌دار و کارگر و یاتجمع

تدریجی اصلاحات بامید یک زندگی بهتر جهت کلیه اقتدار جامعه و یا ایجاد یک طبقه کارگر رزمنده بکمک حزب روشن بین آن تظاهر نماید.

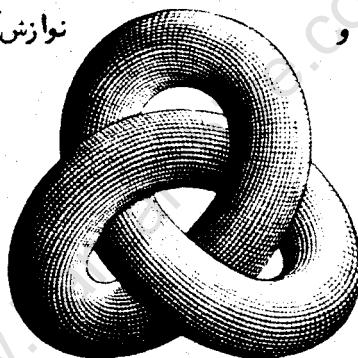
از مبارزه طبقات تا مبارزه کاستها : این مطلب سوژه اصلی را تشکیل میدهد . در حال حاضر ما شاهد یک مبارزه در بطن دستگاه دولتی هستیم هر کس خواهان با جرا که اشنون طرح خویش است و هر کس راه حل خویش را برای رام کردن بحران دارد . طبقه کارگر نیز بر حسب درجه های مختلف و اهمیت این و یا آن دسته سیاستمدار بیش از پیش سرگردان شده و تحت فشار قرار میگیرد و باید دائم شاهد ظهور سیاستمداران و خود کاملاً جدیدی از دل این گروهها باشد . آنها نیز هر کدام شیوه های خود را برای فربوداردن و نیکوئی برای سیستم اقتصادی

است . طبقه کارگر که

سندیکا های رنگارانگ

(اگرچه که از هر پنج

عضو سندیکا است) تنها



که این خود همیشه ثمرات

سرمایه داری داشته

اکنون دیگر بتوسط

خلع سلاح شده است

کارگر تنها یک نفر آنها

میتواند در برابر خطر بیکاری و عدم امنیت اظهار نظر کند و گزنه شرایط وی از زمان

ریسکار بستن تا با مردم هیچ تغییری نکرده و حتی خواسته های رئیس دولت پیشین

الآن به بهترین وضعی حاکمیت پیدا کرده است . تنها یک جناح از راستی ها و چند

سازمان ارتگاعی شناخته شده اند که این روزها در خیابانها تظاهرات راه می اندازند .

در حقیقت تنها یک مطلب حائز اهمیت است و آن آباقای سیستم سرمایه داری است .

تا آن زمان که سود وجود را رد ، سرمایه داری و دولت نیز وجود خواهند داشت و

ابزار سیاسی سلطه طبقات حاکم متهی هر روز بشکلی یک روز با شعار نظم و روز

دیگر با سرکوب آنهم صد البته بنام حفظ امنیت همکانی برقرار خواهد بود و این

روال همینه‌نگی جوامع سرمایه داری است .

وظایف ما : تعیین وظیفه جهت طرح یک استراتژی علمی ، دقیق و بنی اشکال خواه مکانیکی و خواه واقعی بسیار دشوار است . علت آن هم نه بی لیاقتی بلکه با صداقت از پرآگماتیسم نشأت می‌گیرد : هر عقیده از عمل ناشی می‌شود و به عمل بر می‌گردد . سالهایی که در پیش‌اند سالهای سختی خواهند بود، نباید امید را از کفر داد . هر کجا امکان دارد باید صدایمان را بلند کنیم . هر کجا توان افشاءی بی عنده‌التی، فساد رستگاه، انتگراسیون، خیانت و ... غیره را داشتیم باید ساكت نمانیم . "تفییر زندگی" مساله بسیار پراهمیت‌تری است که تنها به سیاستمداران واگذار شود . "تفییر زندگی" یعنی طبق نیازمان تولید کنیم و طبق ایازمان کار . یعنی جامعه‌ای بسازیم که فرد آزاد و مساوی با دیگران باشد . یعنی فرد بتواند تصمیم‌گیرد و همراه دیگران به عمل اقدام نماید . یعنی مرزهای نیاز و جنسیت که بر اعمال ما حاکمیت یافته است را در هم بشکنیم . یعنی آنکه سلسله مراتب و آترویته را حذف نمائیم . یعنی آنکه ظلم و بهره کشی را پایان بخشمیم و بالاخره یعنی آنکه جامعه‌ای فارغ از طبقات و دولت را پایه ریزی نمائیم .

اما بخوبی هم شاهدیم که هیچ عاملی در جهت خواسته‌های ما عمل نمی‌کند و شاید انسانها حتی استثمار شده‌ها نیز نمی‌توانند بضرورت این مطالب بی ببرند . اما یک مطلب را نباید فراموش کنیم که اگر قرار است سیستم وجود مردم را عامل بحران اقتصادی خوبی معرفی نماید، این اتهام را بصورت اوپرتاپ نمائیم و بگوییم "حال که سرمایه داری در حال احتضار است ما خواستار مرگ آن هستیم " .





مارکسیزم

آزادی دولت

Bakunin

نوشته میخائیل باکونین (۱۸۱۴-۱۸۷۶)

کارل مارکس که بی شک مفز متفسر حزب سوسیال دمکرات آلمان میباشد مردیست بزرگ با روحی مسلح به معلوماتی وسیع و میتوان بدون اغراق اظهار داشت که او تمام زندگی خویش را تنها و تنها به بزرگترین وظیفه‌ای مصروف داشته که ارادی آن امروزه هنوز غصه‌وت زمان بوده و آن همان آزادی کار و کارگری باشد . کارل مارکس که بدون چون و چرا اگر چه نه یگانه فرد ولی حداقل از مهمترین مؤسسین اتحادیه کارگران بین‌الملل است تکامل ایده کمونیزم را موضوع کتابی جدی نموده ... و با وجود آنکه کار او در باره "سرمایه" متأسفانه مملو از فورمولها و ظرایف متافیزیکی است که آنرا برای توده‌های وسیع خواتنده غیرقابل هضم میسازد ولی کاریست بسیار علمی و واقع بینانه که هر منطقی غیر از واقعیات را در آن راهی نیست ... مارکس نه فقط عالی است سوسیالیست ، همچنین سیاستمداری است خردمند و وطن پرستی آتشین . او بمانند بیسمارک و عده زیادی از هموطنان دیگر سوسیالیست و غیر سوسیالیست خود اگرچه با وسا ئی

تاخته‌ی غیر از آنچه که بیسمارک بکار می‌برد، خواهان بنای دولت بزرگ آلمان بوده، تنها باخاطر اینکه برای افتخار خلق آلمان و برای خوشبختی کل جهانیان تلقین اجباری و یا داوطلبانه تمدن را فراهم آورد. سیاست بیسمارک بزمان حال خدمت می‌کند سیاست مارکس که خود را حداقل ادامه دهنده راه او و تکامل گر مقاصد بیسمارک میداند در خدمت آینده می‌باشد.

اگر من می‌گویم مارکس خود را ادامه دهنده راه بیسمارک میداند از تهمت زدن باو بسیار بد ورم. زیرا اگر او خود را چنین نمی‌پنداشت بانگلش شخصی که از همه افکار او مطلع و محرم او بود اجازه نمیداد تا بنویسد "بیسمارک بانقلاب اجتماعی خدمت می‌کند". او در حال حاضر بسبک خود بانقلاب اجتماعی خدمت مینماید و مارکس بنوعی دیگر بعد از آن خدمت خواهد نمود. معنی این مطلب آنست که مارکس بعد از ادامه دهنده و تکامل دهنده مقاصد بیسمارک خواهد بود، همانگونه که امروزه او ستایشگر سیاست بیسمارک است.

اکنون می‌پرد ازیم به بررسی منش سیاسی مارکس و تعیین مهمترین نکاتی که او را از بیسمارک متمایز می‌سازد. مهمترین نکته اصلی در واقع میتوان گفت تنها نکته شاخص این است که: مارکس شخصی است دمکرات، سوسیالیستی اقتدار منش و جمهوریخواه، بیسمارک فردیست جد آندر جد پوهری و ملاکی است سلطنت طلب و اشرافی. بدین ترتیب اختلافی عمیق و مهم بین مارکس و بیسمارک موجود است و هر دو در آنچه که هستند صداقتی کامل دارند. و در این مورد هیچگونه آشتی و تفاهمی بین آنها قابل تصور نیست... حال ببینیم چه چیزی آن دو را بیکدیگر اتصال میدهد.

این نقطه مشترک تقدیس بی حد و حصر آنان از دولت است. در مورد بیسمارک هیچ گونه ضرورتی را نمی‌بینم که این مسئله را با ثبات رسانم زیرا دلائل بسیار آشکارند، او از نوک پا تا سر دولتمرد است و هیچ چیز دیگری هم غیر از دولتمرد نیست. اما من

تصور مینمایم که برای ثبوت دلت مرد بودن مارکس هم احتیاج بتلاشی و سیعتر نباشد .
مارکس باند ازهای عاشق حکومت است که حتی در درون اتحادیه بین المللی کارگران
نیز آرزوی بوجود آوردن حکومتی را در سر داشت . پرستش او از قدرت بقدرتی است
که قصد آن را داشت تا دیکاتوری خود را بر ماتحیل نماید و هنوز هم آرزوی آنرا
در دل می پروراند . اینها بنظر من کافی می باشند تا رفتار شخصی اورا توصیف نمایم
اما برنامه سیاسی و سوسیالیستی او هم بیانی دقیق از رفتار وی میباشد .

بزرگترین هدف او از کلیه تلاشها یعنی چنانچه در اولین اساسنامه حزب اور آلمان
اعلام میگردد، بی ریزی دولت خلقی ^{Volksstaat} بزرگ است . اما اگر فردی از
دولت سخن بیان آرد الزاما دولتی ویژه با مرزهای مشخص را در نظر دارد کمدون
تردید در صورتیکه این دولت بسیار بزرگ باشد، خلقها و سر زمینهای بسیاری را در بر
میگیرد ولی در عین حال خلقها و سرزمینهای بسیار زیادتری را هم خارج از محدوده
خویش نکاه خواهد داشت . و چون مارکس بمانند ناپلئون و یا کارل پنجم رویای دولتی
جهانی و یا مانند پاپ های کاتولیک خواب کلیساي جهانی را در سر ندارد برعهم
تمام جاه طلبی های بین المللی که جان او را آزار میدهدند در روزیکه زمان واقعیت
یافتن آرزوهای او فرا رسند – البته اگر برسند – میباشتی به حکومت فقط یک دولت
و نه چندین دولت هم زمان با هم بسنده نماید .

نتیجه میگیریم آنکه از دولت سخن بیان آرد یک دولت را در نظر داشته و
بدین ترتیب وجود دولتها متعددی را تایید نموده و کسیکه از چندین دولت
صحبت نماید در همان هنگام گفتگو از رقابت، حسارت و جنگ رائی را بیان آورده
است . تاریخ شاهدی است برای صحت این منطق ساده و این ادعای .

هر دولتی میباید امکان خطر سقوط و بلعیده شدن را از طرف دول همسایه در نظر
داشته و در جهت احراز قدرت مطلق تلاش نماید . وزمانیکه قدرتمند گردید میباشد

خود را برای موقعیت و مقام فاتح آماده سازد تا اینکه خود شغلوب نگردد، زیرا دو نیروی هم قدرت ولی بیگانه نمیتوانند با یکدیگر با تفاهم و مسالمت زندگی کنند، بدون آنکه در تلاش نابودی یکدیگر باشند. کسیکه از غلبه صحبت میکند الزاماً گفتگو از خلقهای مغلوب، بردهاری و ستم کاری بیان می‌آورد و این مورد بخصوص بهر شکل و تحت هر نامی که انجام گیرد تغییری در این امر نخواهد داشت. در طبیعت دولت نهفته است که همبستگی نژاد انسانی را در هم شکند و بعبارتی دیگر انسانیت را منکر شود. یک دولت قادر نیست اتباع دولتها را که هنوز بدهست او فتح نگریده اند بمانند اتباع خود متقادع سازد، از اینرو دولت اصولاً قادر بحفظ تمامیت و مجموعیت نیروهای خود نخواهد بود چنانچه اگر حداقل موجودیت خویش را برای زیرستان خود بعنوان بالاترین و مطلق ترین هدف هستی معرفی ننماید. لاجرم در نتیجه تولد این نوع

”اخلاق دولتی“ و رویه هر امری از طرف دولت بصورتی با اخلاق و قوه عقل انسانی پدیدار می‌گردد. اصل سیاست دولتی یا اخلاق دولتی اصلی است بسیار ساده. در این اصل دولت همه چیز و بالاترین هدف خویش بشمار می‌آید و هر چیز که بسود توسعه قدرت دولت است نیکو بوده و هر چیز دیگری که با این توسعه مخالفت ورزد حتی اگر دارای انسانی ترین مولفه جهانی نیز بوده باشد، بد است. این نوع از اخلاق را پاتریوتیسم میتوان نامید. سازمان بین الملل نفی پاتریوتیسم (وطن پرستی) و در نتیجه نفی دولت است. اگر مارکس و رفقایش از حزب سوسیال دمکرات آلمان در بدعت گذاردن اصل دولت در برنامه مأ توافق یابند سازمان بین الملل را نابود خواهند ساخت. دولت بجهت بقاء خویش میایستی در رابطه با سیاست خارجی ضرورتاً از وکالتی

تام برخورد ار باشد . اما اگر دولتی در رابطه با سیاست خارجی به اختیار عمل تام رسید مسلمان در رابطه با سیاست داخله هم تابدان حد بیش خواهد رفت . چون هر دولتی می بایست از یک اخلاق بخصوصی که با شرایط موجودیت خویش آنرا منطبق میداند پیروی نماید اخلاقی که همواره نفی و رد اخلاق انسانی را نمودار میسازد . الزاماً می بایست مراقبت نماید که تا تمام زیردستانش در افکار خود ویژه در أعمال خویش تنها از همین اصل وطن پرستی و اخلاق ویژه پیروی نموده و ضمناً گوش ناشنوابی برای کلیه آموزش‌های ناب و اخلاق انسانی پیدا نمایند .

واز همین جاست که سانسور دولتی ضرورت می‌باید و همانگونه که مارکس معتقد است و بر طبق مواضع مشعشع سیاسی او کاملاً هم صحیح است، آزاری زیاد برای تفکر و بیان ، مغایر با طرفداری همه جانبها است که تحت عنوان امنیت دولت می‌طلبند . برای اثبات اینکه آیا واقعاً مارکس بدینگونه تفکر مینماید کافیست که توجهی به بهانه‌های ظاهر منطقی و عوام فریب‌وی و همچنین تلاش‌هایش جهت اعمال سانسور در سازمان بین‌الملل بشود . اما سانسور هر چقدر هم که دقیق و ظریف باشد و حتی اگر دولت‌ها در تعلیم و تربیت و هرگونه مؤسسات خلقی را هم انحصاراً در تحت اختیار خویش‌گیرد ، همانگونه که ماسینی (Massini) آرزوی آنرا داشت و مارکس امروزه خواهان آنست باز هیچگاه دولت نمیتواند آسوده خاطر گردد که افکار ممنوعه و خطرناک خود را بنحوی نفوذ نداده و در آنکه همان خلقی که بر او حاکم است وارد نشود . میوه‌های ممنوعه برای انسانها جذابند و دیوی عصیان این دولت ابدی در قلب انسانها اگر تحقیق نگشته باشند چنان آسان بیدار می‌شود که نه تربیت و نه نهادی دیگر و نه حتی سانسور نمیتوانند آرامش خاطر دولت را بحد کافی تضمین نمایند . علاوه بر این دولت نیازمند به دستگاه پلیسی و جاسوسانی فداکار است تا حرکات و جریانهای فکری و احساسی مردم را زیر نظر داشته و مخفیانه و بدون جلب توجه

آنرا تحمیق نموده و برای مقاصد دولتی آماره سازند . و مارکس خود بر ضرورت این امر چنان مطمئن است که تصویر میکند او میایستی تمام شعبات محلی اینترناسیونال را بخصوص در فرانسه و اسپانیا و ایتالیا ملعواز جاسوسان مخفی نماید . اما بالاخره بخاطر حفظ بقا ، دولت «تشکیلات آموزشی خلق ، سانسور و پلیس هر چقدر هم منظم و کامل باشد نمیتواند دولت تا زمانیکه نیروی مسلحی را در اختیار نداشته باشد که از اور مقابله دشمن داخلی حمایت نماید از موجودیت خویش مطمئن باشد .

دولت حکومتی است از بالا بپائین بر توده‌ای عظیم از انسانها که از نقطه نظر سطح فرهنگی ، طبیعت سرزینهای و یا مناطقی که در آن زندگی مینمایند ، استغلالی که بدان میپردازند و نیز از نظر علاقه و تلاش‌هایشان با خواسته‌ها و امیال کسانیکه برآنها حکومت مینمایند بسیار متفاوتند . دولت حکومت این و یا آن اقلیت بر انسانها است ، این اقلیت حتی اگر موقعیت خود را هزاران بار مدیون انتخابات عمومی باشد و اقدامات آن از طرف ارکانهای منتخبین کنترل گردد محال است که بتواند بتمام احتیاجات و کمبود ها پی برد و آنها را پیش‌بینی نماید و یا با اجرای عدالتی متساوی حقانیت‌ترین و ضروری ترین نیازهای معمولی را برآورده سازد . مگر اینکه صاحب‌تمام را نشها بوده و همه جا حضور داشته باشد و بتمام نیروهاییکه مذہب شناسان برای خدا قائلند مجهز باشد .

افراد ناراضی همواره وجود خواهند داشت زیرا همیشه کسانی وجود دارند که قربانی میگردند ، بعلاوه مگر دولت پیوسته بنابر طبیعت خود بمانند کلیسا قربانی کننده هر موجود زنده ای نبوده . دولت موجودی است خود را که در قلب آن تمام منافع زنده و مثبت و تمایلات فردی و محلی خلق در مقابل هم قرار گرفته با یکدیگر برخورد نموده و متقابلاً یکدیگر را در هم میشکنند و جذب مقوله ای انتزاعی میگردند

که آنرا منافع عمومی و امنیت عمومی و رفاه همگانی نامیده‌اند و در همین جاست که تمام خواسته‌های واقعی فردی بی محتوی شده و بصورت مقولهٔ مجردی در می‌آیند که نام اراده خلق را بدنبال خود می‌کشد . و نتیجتاً آنکه این اراده که ائم خلق هیچ‌گاه حاصل دیگری غیر از قربانی شدن و نفی تمام خواسته‌های واقعی آحاد خلق به مراد ندارد . به مانگونه ایکه این باصطلاح رفاه عمومی هم چیزی جز قربانی شدن خواسته‌های آنها نیست .

اما بخاطر اینکه این موجود انتزاعی که بلعنه همه چیز است بتواند خود را بر میلیونها انسان تخلیل نماید لازم است که یک موجودی واقعی و یک نیروی زنده این وظیفه را بعهده گرفته و نمایندگی نماید . این موجود و این نیرو همواره وجود را شنیده‌اند . اینها روحانیون مذکوین در کلیسا و طبقه حاکمه در دولت هستند .

اما اکون ما در طی مسیر تاریخ حقیقتاً چه چیزی را شاهده می‌کیم ؟ دولت پیوسته ارشیه این یا آن طبقه ممتاز بوده . در ابتدا طبقه روحانیت، اشرافیت، بورژوازی و بالاخره بعد از آنکه سایر طبقات از کار افتادند، طبقه بورکرات . این طبقات خود را با حرکت صعودی و نزولی دولت یا بزیانی دیگر با شرایط یک ماشین تطابق را داره‌اند . در هر حال برای نجات دولت وجود یک طبقه‌ی ممتاز که علاوه‌نداشته باشد بقاء دولت باشد، غرورتیست مطلق . و دقیقاً همین منافع مشترک درون طبقه ممتاز است که باصطلاح وطن پرستی نامیده می‌شود .

برای ما تعریف مینمایند که در دولت خلقی مارکس هیچ طبقه ممتازی یافته نمی‌شود ، همه با یکدیگر برابر خواهند بود و این برابری ته تنها از نقطه نظر سیاسی و حقوقی بلکه از لحاظ اقتصادی هم خواهد بود . ایتها حداقل قولهاست که مید‌هند ولی با وجود تمام این وعده‌ها وقتی من نوع و چگونگی عمل و شیوه‌های مورد استفاده و طرقی که می‌باشد اجرای گردد را ملاحظه می‌کنم از بابت اینکه باین وعده‌ها زمانی

عمل گردد دچار تردید فراوانی میگردم . بر طبق این وعدها هیچ طبقه ممتازی یافت نخواهد شد زیرا یک حکومت با در نظر گرفتن کلیه جوانب (خوب توجه کنید) پیوسته بگونه ایکه امروزه توده ها را از لحاظ سیاسی حکومت و اداره مینماید راضی نخواهد بود بلکه در صدر آنست که علاوه بر حاکمیت سیاسی، کنترل و اداره اقتصادی آنان را هم بعهده گیرد . و برای همین منظور تولید و توزیع عادلانه ثروتها کشته و کار زینهای تاسیس و توسعه کارخانجات، سازماندهی و اداره بازرگانی و بالاخره کاربرد سرمایه در تولید توسط بانک اری واحد یعنی بانکداری دولتی را تحت قدرت خویش متمرکز خواهد ساخت . کلیه این اقدامات " رانشی عظیم و وجود تعداد زیادی از افراد پوک مغز " را در این حکومت لازم میسازد .

این سلطه زیرگان علمی خواهد بود و اشرافی ترین و استبداد ترین و متکبر ترین و پست نگزندۀ ترین تمام رژیم ها خواهد گردید . در چنین حالتی یک طبقه جدید و سلسله مراتبی نوازد انشمندان واقعی و قلابی پدیدار خواهد شد و دنیا به اقلیتی که بنام رانای حکومت میکند و اکثریتی عظیم از نارانان تقسیم خواهد گردید . و سپس وای بحال توده های ناران !

چنین رژیمی نارضایی وسیعی را در درون توده ها بیار خواهد آورد و بخارط اینکه این نارضایی را مهار نماید حکومت رهایی بخش و روشنگر مارکن هم کمتر از سایر حکومتها احتیاج به قدرتی عظیم و مسلح خواهد داشت . انگلیس میگوید " حکومت برای اینکه نظم را در میان میلیونها انسان بیسوار و ناگاه برقرار سازد " بایستی قدرتمند باشد . میلیونها انسان که قیام خشم آلد شان قادر خواهد بود که همه چیز را در رهم ریخته و واژگون سازد حتی حکومتی را که توسط پوک مغزان اداره میشود .

شما بسیار خوب میتوانید مشاهده کنید که چگونه در پس شعار های تو خالی دمکراتیک و سوسیالیستی مارکس و در پشت وعدهای موجود در برنامه دولت او باز همه آن نکاتی

یافت میشوند که طبیعت واقعاً در منشاءه و اعتباری تمام دولت‌ها را تشکیل میدهد هنند
حال بهرگونه که شکل ظاهری حکومتها اقتضاً می‌کند .

در تحلیل نهایی دولت‌خلقی که از طرف مارکس موکدا توصیه میشود و دولت اشرافی سلطنتی که با تاکتیک‌های ماهرانه و بوسیله ابزار قدرت توسط بیسمارک زنده نگاه — راشته شده بنا بر ماهیّت سیاست داخلی و تعیین اهداف سیاست خارجی‌شان کاملاً همانندند . در بخش سیاست خارجی در هر دو مورد سیاست توسعه قدرت نظامی مطرح است یعنی مسله بر سر تسخیر دور می‌زند . در خصوص سیاست داخلی نیز هر دو آخرين برهاي تمام قدرت‌هاي سياسي مورد تهدید واقع شده یعنی قدرت مسلحانه را در خدمت خود و بر علیه توره‌های که از اعتقاد و اميد ابدی بدولت و تسليم‌بдан و اطاعت محض از آن خسته گردیده اند و قصد آن را رنده تا نهضتی انقلابی برپا دارند ، بکار می‌گيرند .

این مقاله از جزو شماره یک "مدون آنارشیستی" که توسط اتحاد آنارشیستی برلین و چاپخانه آزادی از انگلیسی به آلمانی ترجمه و پخش گردیده انتخاب و ترجمه شده است و بدینوسیله در اختیار آزادیخواهان فارسی زبان از طرف ما قرار داره میشود .

د. وستان گرامی



انسان آزاد یک نشریه آزاد و مستقل است و به هیچ گروه و دسته‌ای وابسته نیست . از نقطه نظر بینشی اصول و پرنسپیهای آزادیخواهانه را اشاعه دارد و میکوشد برپایه استدلال و منطق راه دستیابی به یک جامعه آزاد و انسانی را بحث و تفحص نماید . ترجمه هاویا مقالاتی که در این نشریه بالامضا نویسنده و یا مأخذ چاپ میشوند لزوماً منعکس کننده نظرات و موضع این نشریه محسوب نمی‌گردد . با آبونمان و پخش این نشریه در میان آزادیخواهان مارا یارا شوید .

Ahmad Sciamlu

